

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث درباره روایاتی بود که برای استصحاب ذکر شده است. یک روایتی دیروز مانده بود در اثنا خواندیم برگردیم به خود روایاتی که الآن داریم.

عرض کردیم که مجموعه روایاتی که در کتب اصحاب ما در مفاهیم و اصول وارد شده است یک مجموعه ای است به عنوان روایات حل یا روایات طهارت.

عرض شد به اینکه این روایات را اصحاب ما در اینجا متعرض شده اند و مجموعه عرض کردیم سه تا روایات است. بحث سر جوابی بود که آقایان از این روایات داده اند که ببینیم آیا دلالتی بر چه مطلبی می کند. عرض کردیم احتمالاتی که فعلا ذکر شده است مجموعه هفت احتمال بود و عبارات اصحاب را خواندیم یعنی متأخرین اصولیین مثل مرحوم آقای خویی و اینها. و روشن شد که در عبارات این اصحاب ما آن که احتمال هست به اصطلاح خودشان آن که استظهار کرده اند در روایات ما مسئله اصالة الطهارة است فقط یا اصالة الحل است.

متعرض این قسمت شدیم گفتیم اولاً خود روایات را بررسی کنیم غیر از مطالبی که آقایان فرموده اند.

یکی از این روایات درباره اصالة الطهارة بود. عرض کردیم روایت اصالة الطهارة که کل شیء نظیف، طاهر هم نداریم، این منحصر در کتاب شیخ طوسی در تهذیب از کتاب نوادر الحکمه منحصر چون عرض کردیم بیشترین روایتی را که اصحاب مطلقاً و مخصوصاً شیخ طوسی از کتاب عمار ساباطی نقل کرده است، نه همه اش بیشترش از کتاب نوادر الحکمه است. مرحوم محمد بن احمد صاحب این کتاب بخش زیادی ظاهرش هم همه شاید روایت کتاب عمار را آورده است. و عرض کردیم در این بحث طهارت که در این کتاب جامع الاحادیث این چایی که دست من هست صفحه ۱۵۵ تا ۱۵۶ تقریباً حدود یک صفحه از این چاپ این یک جا مرحوم شیخ طوسی یکنواخت از کتاب نوادر الحکمه نقل کرده است یک تکه هایی را هم جداگانه نقل کرده است.

عرض کردیم مجموعه سؤال و جواب است دیروز یک مقدار عباراتش را خواندیم. نحوه وجودش در کتاب در اینجا در آن آخرش این است که کل شیء در آن یک صفحه ای که هست و قال کل شیء نظیف بنا بر اینکه قال مال حضرت صادق باشد. نه خود عمار. حتی تعلم

انه قدر و ما لم تعلم فلیس علیک. عرض کردیم که در کتاب هایی که الآن در اصول آمده است فقط همین مقدارش آمده است. کل شیء نظیف حتی تعلم. لذا هم استصحاب اصاله الطهاره از آن کرده اند.

لکن عرض کردیم چون ذیل روایت یک مقداری مشکل دارد و آن اینکه فاذا علمت فقد قدر. که نجاست آب از زمان علم است نه از زمان ملاقات با نجس. بنایشان بر این است که اگر غایت یک امر واقعی باشد حکم واقعی است. مثل خلق الله الماء طهورا الا ما غیر لونه أو طعمه. این ما غیر را حکم واقعی گرفته است. اما کل شیء نظیف حتی تعلم این را حکم ظاهری گرفته اند چون غایت علم است. لکن مشکل این است که اینجا دارد فاذا علمت فقد قدر. از وقتی که علم پیدا می کنید قذارت می آید. خب م علوم است حد العلم با حد الواقع که تطابق ندارد. این طور نیست که با هم باشد. اگر ما باشیم و این ذیل، ظاهرا ایشان باز حکم واقعی فهمیده اند نه حکم ظاهری.

س:

ج: بله ظاهرا دیگر و الا و اذا علمت و قد قدر معنایش چیست؟ از این عبارت اذا علمت اگر آن مقدار اولش باشد که در کتب اصول متأخر ما آمده است بد نبود اما اینجا انصافا یک مشکل دارد و مخصوصا دارد ما لم تعلم فلیس علیک. هر دو را دارد سلب و ایجاب را دارد. این معلوم می شود که ایشان واقعی گرفته است. یعنی طهارت یک امر واقعی است تابع علم است و علم هم اینجا موضوعی است طریقی صرف نیست. یعنی طهارت واقعا شارع جعلش کرده است تا حد علم. نه تا حد ملاقات با نجس. و تغییر با نجس. جعل شده است تا حد علم. و انصافا که خب خلاف ظاهر است. عرض کردیم که روایت عمار معروف است به کثرت شروز. اگر آقایان حال داشتند از همین جواهر فقط استخراج کنند روایت عمار را کرارا شاید من ده بیست بار دیده ام که در ابواب مختلف جواهر می گوید روایت عمر المعروف بالشروز. ایشان معروف مثل همین روایت خب این روایت خلاف ظاهر است دیگر. تابع علم نیست. و عرض کردم که این خب مدت ها مشکل ما بود حالا غیر از جهاتی که نسخه ای که به قمی ها رسیده است از چه راهی بوده است مشکلی این است که به نظر من می آید که عمار ساباطی این علمت را به معنای یعنی این کلام فاذا علمت از کلمات خودش باشد. و لذا عرض کردیم پریروز در اینجا که آن که خود من به آن رسیده ام عرض کردم نه در جایی آمده است نه از کسی شنیده ایم. این به ذهن من می آید که این کتاب عمار ساباطی حدیث مجرد نبوده است. حدیث و فقه با هم بوده است. یعنی مقداریش حدیث بوده است مقداریش هم خودش اجتهاداتش را اضافه کرده است. عرض کردم سابقا بعضی ها تصور می کردند عمار شاید از منطقه مدائن یا ساوات بوده است که تیزفون پایتخت بوده است شاید مثلا تعبیرات عربی را درست به کار نبرده است.

بهرحال این نکته هست که اکثر روایات عمار تعبیرات خاص خودش است جای دیگر در روایات مشابه نداریم. همین آقایانی که در بحث استصحاب شما دیدید سه حدیث از زراره خواندیم هر سه تعبیرات خاص خودش است. زراره هم تعبیرات خاص خودش را دارد. عمار ساباطی هم همین طور. و یک عده عباراتش به کلمات فقها شبهه است تا به متن روایت. لذا یک احتمال این است که ایشان بد ترجمه کرده است فاذا علمت یعنی فاذا وقع فی قدر. یک احتمال هست که اجتهاد خودش است. این روایت بوده است. این ذیلش فتوای خودش است استظهار خودش است. فان علمت فقد قدر و ما لم تعلم ف لیس علیک. چون مبنای کتاب بر این بوده است که یک نوع فتوا هم در آن باشد فتوای خودش باشد اضافه کرده است به روایت. عرض کردم کسی ندیدیم حالا طرح است دیگر

س:

ج: قطعا دیگر اگر کتاب بوده است نسخه مشهورش همین است

س: به عنوان نسخه اجرایی اش هم

ج: بله ظاهرش این طور است. اصلا خود عمار در زمان خودش یک خط فکری داشت. مثلا و قال عمار و اصحابه و هذا ذهب عمار و اصحابه. تعبیر اصحابه هم د ارد که این نشان می دهد که دارای یک خط فکری معینی بوده است عمار ساباطی.

علی ای حال تا اینجا البته عرض کردم بعضی از آقایان در درس گفتند که مثلا ما گاهی مطلبی کسی نگفت این نگفته نیست اشتباه نشود توجه نشده است. مثلا همین روایت کل شیء نظیف که از کتاب عمار است در کتاب کلینی نیامده است. با اینکه قطعا کتاب نوادر الحکمه در اختیارشان بوده است. در کتاب صدوق هم نیامده است. توجه نشده است که در قرن چهارم در اول قرن چهارم که مرحوم شیخ کلینی باشد و آخر قرنه چهارم که شیخ صدوق باشد این قسمتش را نیاورده اند. تصادفا حدود یک صفحه ای قسمت هایی از آن را کلینی آورده است. این قسمتش را نیاورده است.

معنای این این نیست که یک چیز جدیدی ما کاری که کرده ایم که تنبه داده ایم که قصه این طور است. و صدوق هم نیاورده است معنایش این است که ابن الولید هم قبول ند داشته است این ذیل روایت را به نظرم این دو بزرگوار هر دو قبول نداشتند. اشکالش هم به ذهن من و اضح است. به خاطر کلام عمار. فاذا علمت فقد قدر که ایشان این تفریع را کرده است ظاهرا این طور باشد و العلم عند الله. آیا واقعا این اجتهاد عمار است؟ عرض کردم آنچه که الآن گاهی گفته شده است خب منحصر بنده نیست. که عمار به لحاظ زبان عربی مشکل داشته است مثلا فاذا علمت یعنی فاذا تغیر علم را طریقی صرف بگیریم که مراد اصحابه نجاست باشد. احتمالش هست بد ترجمه کرده است. احتمال

هم هست که بحث تجربه نیست بحث تفکر است. بحث لفظی نیست. بحث این است که از روایت استظهار این معنا را کرده است. استظهار این معنا را کرده است که امر بدور مدار علم. ما اگر یاد آقایان باشد کرارا در خلال این بحث قاعده ای را به نام قاعده مقتضی از مرحوم شیخ هادی تهرانی نقل کردیم. ایشان معتقد است که از روایت قاعده شریفه به قول ایشان چون استصحاب را قبول نمی کنند آن روایت این است که هر چیزی اگر مقتضی یک چیزی بود اگر پیدا شد این همین جور خودش ادامه دارد نه اینکه استصحاب. تا آن مزاحمش معارضش بیاید.

مثلا شما اگر وضو گرفتید آن طهارت ادامه دارد تا حدث بیاید. بخوابید مثلا. تا خود حدث نیاید. تا خواب نیاید آن ادامه دارد. این استصحاب هم نیست اسمش را گذاشتند قاعده مقتضی. خب در آنجا ما این توضیح را دادیم که تا خود حدث بیاید مثل خواب تا علم به حدث بیاید.

این روایت عمار همان شبیه قاعده مقتضی است لکن علم. نه واقع. این مثلا الماء کله طاهر حتی تعلم. آن حتی تعلم دارد یا خلق الله الماء طهورا الا ما غیر لونه. آن ما غیر لونه به لحاظ واقع امر واقعی یعنی هر آبی فی نفسه پاک است حتی زمان شک. تا تغییر دیده شود. و الا پاک است. این روایت دارد که الماء کله طاهر حتی تعلم ما لم يعلم انه قذر. این تقيید زده است به حالت علم. فهم فقهای ما این بود که در ما غیر حکم واقعی است ما لم يعلم حکم ظاهری است. فهم جناب عمار ساباطی این است که در آن ما لا يعلم حکم واقعی است. یعنی قاعده مقتضی را ایشان اجرا می کند تا حد علم. نه تا واقع. عرض کردم قاعده مقتضی هم دو جور می شود. یکدفعه بگوییم اگر شما وضو گرفتید با طهارت هستید تا علم به حدث بیاید. علم به حدث. یک دفعه می گوییم با طهارت این تا خود حدث واقع شود. بخوابید. تا عملا حدث واقع شود. هنوز طهارت هست. این عبارت عمار نشان می دهد به قول آن آقا قاعده مقتضی را تا حد علم. حالا باید یک تأملی آیا سر اینکه اح تمالا ابن ولید و ظاهرا کلینی و صدوق این قسمت از روایت را حذف کرده اند آیا نکته ای داشته است؟ عرض کردیم الآن که به ذهن من نمی آید چون نمی توانیم چیزی بگوییم عرض کردم چون بر اثر گذشت هزار و صد سال دویست سال هزار و صد سال نسبت به زمان کلینی فعلا برای ما مشکل است لکن ظاهرا قبول نکرده اند اینکه نیاورده است ایشان.

و لذا عرض کردیم در اینجا دو سؤال هم هست. سؤالاتش زیاد است یک سؤال راجع باز است. عرض کردم چیزی عجیبی راجع به کتاب عمار در این نسخه ای که مرحوم شیخ طوسی یک صفحه ای را کامل آورده است اصلا سأل و و قال قلت له در آن ندارد. و عن ماء خیلی عجیب است مثلا قال سأل عن الكوز والعناء. جواب داد این روایتی که می گویند سه مرتبه باید شسته شود بعضی ها هم احتیاط

و جوبی بعضی ها هم استحباب کرده اند این سه بار هم منحصر به همین جناب عمار است. این حالا نمی خواستم وارد بحثش شوم. ببینید بعد می گوید بعد اینکه سئل و عن ماء شربت منه اصلاً سئل و سألته و این چیزها ندارد. عن ماء خیلی عجیب است شربت منه الدجاجة. دجاجة خورد. قال ان كان في منقارها قدر، اگر در منقارش نجاستی کثافتی هست لم يتوضأ منه و لم يشرب. یا لم يتوضأ. آن هم درست است. و ان لم تعلم. حالا عجیب این است. لذا یک احتمال هست که جناب عمار بد ترجمه کرده است. چون در مقابل کان لم تعلم آورده است. با اینکه بین وجود و علم فرق می کند. حالا ایا واقعا خود امام این را فرموده اند یعنی خود امام بین کان در مقابلش لم تعلم آورده اند؟ یا این اجتهاد عمار است؟ این چیز عجیب اینجا است. عن ماء شربت منه الدجاجة قال ان كان في منقارها و ان كان اینجا وجود گرفته است. لم يتوضأ منه و لم يشرب. و ان لم تعلم ان في منقارها قدراً اگر نمی دانید، توضأ. لم تعلم را در مقابل کان آورده است. این یک سؤال. که توضیحش را دادیم.

بعد دارد و قال كل ما يأكل. راجع به این بارت هم یک توضیحی عرض می کنم چون ربطی به ما نحن و اینها ندارد. دارد و قال یعنی قال عليه السلام که حضرت صادق. باز دارد و عن ماء. هیچی ندارد سؤال هایش هم عجیب و غریب است. تعابیرش کتاب اصلاً کتاب به نظرم مختلف النظام ب وده است اصلاً کتاب عجیب و غریبی بوده است. سؤال ها را بگوئیم و سألته و سأل مثلاً. و ان ماء يشرب منه باز أو سقر دو عقاب. حیوانات گوشت خوار. قال عليه السلام كل شيء من الطير يتوضأ مما يشرب منه. الا ان ترى في منقاره دماً. اینجا وجود گرفته است. در منقارش خون می بیند. نه الا ان تعلم. عرض کردم الا ان تعلم اح تمالاً خود جناب عمار به عقلش رسیده است که اگر تعلم باشد خب همه عقاب ها گوشت خوار هستند شما علم دارید شاید فکر عمار این بوده است نمی دانم حالا چه کار کرده است. شما اگر بگوئید حتی تعلم همه عقاب ها پس شما علم دارید که یک وقتی یک موشی خرگوشی یک حیوانی خورده است در منقارش خون بوده است اما در مورد مرغ این نیست. مرغ این طور نیست که همیشه کثافت بخورد نجاست بخورد. لذا در مرغ گفت و ان لم تعلم. اینجا و ان لم تعلم آورد خوب دقت کنید فرق بین مرغ و عقاب. اینجا گفت الا ان ترى في منقاره دماً. آن که در واقع باشد خب هست پس باید بگوئید دائماً ما از منقار عقاب و باز و اینها ولو خون ظاهری باشد بعد دارد فان رأيت في منقاره دماً.

دقت کنید خیلی عجیب است در عقاب حسب القاعدة آورده است هر دو را رؤیت زده است. علم نیاورده است. فان رأيت في منقاره دماً فلا يتوضأ منه و لا تشرب. روشن؟ یکی را وجود گرفته است حالا این در کتاب عمار ما هم الآن دقیقاً نمی دانیم واقعا امام صادق این فرق را مابین عقاب و مرغ گذاشته است این الآن و عما با قطع نظر از این قسمت را بعد توضیحش را می خواهم بدهم از عجایب کار این است که مرحوم کلینی آن سؤال دجاجة را نیاورده است چون در آنجا هم علم آمده است سؤال عقاب را آورده است. از همین کتاب هم

هست. از کتاب محمد بن احمد است. از همان یک کتاب از همان مصدر عمار. بعینه همان سند. فقط ایشان دارد که سئل عما يشرب منه باز أو سقر أو عقاب. قال كل شيء من الطير يتوضأ مما يشرب منه إلا من تری فی مقاره دما. فان رأيت فی مقاره دما فلا توضأ اینجا تتوضأ دارد. منه ولا تشرب.

خیلی هم عجیب است عبارتش عین همدیگر است. اصلاً اختلاف ندارد. اما دجاجه را ندارد. من فکر میکنم مرحوم کلینی احساس کرده است اینجا مشکل دارد اینکه دجاجه آ» لم تعلم یا احتمالاً احساس کرده است مرحوم این آقای حالا اگر فطحی باشد نباشد عمار سبابطی خودش تصرف کرده است. اینجا هم تعلم دارد. حالا این عجیب تر از این روایت را چون عرض کردم قسمت کل شیء نظیف را شیخ صدوق نیاورده است. شیخ صدوق در فقیه اش این دو تا سؤال را با هم آورده است لکن به این عنوان، سئل الصادق علیه السلام عن ماء شربت منه الدجاجه. این عین روایت عمار است. لکن به عنوان سئل الصادق علیه السلام. به صیغه مجهول آورده است. من احتمالی که خودم می دهم مرحوم ابن الولید استاد ایشان هم اعراض کرده است از این روایت. از این تکه اش. ایشان به صیغه مجهول یعنی خودش قبول کرده است.

همین طور هم هست. قال ان كان فی مقارها قدر لم يتوضأ و ان لم تعلم. عین همان سؤال جواب است. فی مقارها قدراً فتوضأ و اشرب.

و سئل من ماء من نوشته است ان باید نوشته باشد. همان سؤال و جواب. از عجایب کار این است که مرحوم صدوق، به ذهن من این طور می آید این قسمتی را که کلینی حذف کرده است صدوق آورده است لکن به عنوان سئل الصادق علیه السلام. این هم جزء کارهای عجیب مرحوم صدوق معلوم می شود به ذهن ما با استادش احتمال میدهم ابن الولید هم به خاطر کلینی به خاطر کلمه لم تعلم اشکال داشته است حذفش کرده است. احتمال می دهم چون اینهاگفته نشده است. اما تعبیر صدوق خیلی عجیب است عیناً عبارت عمار است خوب واضح است باید می گفت و روا عمار السبابطی عن الصادق خیلی واضح است. ایشان با عنوان سئل الصادق علیه السلام عن ماء شربت منه.

پس از این دو قسمتی که تا به حال در اینجا خواندیم یک قسمتش را هر دو نیاورده اند کلینی و صدوق و یک قسمتش را صدوق آورده است با عنوان سئل. آن قسمتش را هم کلینی نیاورده است. این تا اینجا راجع به این قسمت حدیث. یک روایت دیگری است در یک باب دیگری در اینکه این که تا این روایت الآن صفحه ۱۷۶ است آقایان اگر خواستند جلد ۲ جامع الاحادیث. یک روایت دیگری است از باب

دیگری از تهذیب نقل شده است و استبصار صفحه ۵۶ از این کتاب. در کتاب تهذیب این طور است سأل عمار بن موسی الساباطی ابا عبدالله علیه السلام. آن که من الآن در ذهنم هست در ذهن خودم شیخ در مشیخه طریقی به عمار ندارد نگاه کنید فکر نمی کنم طریق به عمار داشته باشد یعنی این تعبیر فقط اینجا یعنی خیلی کم این را ما برای اولین بار حالا تنبه خود ما است. به ذهن ما می آید که این جور جاها را مرحوم شیخ طوسی کتاب فقیه پیش خودش بوده است از آن نقل کرده است. چون ایشان عادتاً از فقیه نقل نمی کند از کافی نقل می کند. به ذهن من این طور می آید. و از کتاب محمد بن احمد هم نقل نکرده است. چون در فقیه هم همین طور است. سأل عمار بن موسی الساباطی ابا عبدالله عین عبارت فقیه است. شیخ هم در مشیخه اگر نگاه کنیم مشیخه تهذیب و استبصار در ذهن من طریق به عمار ساباطی ندارد. اصولاً شواهد نشان نمی دهد که کتاب عمار پیشش بوده است. چون می گویند معروف این است که اگر ابتدا به اسم کسی کرد از کتابش گرفته است. وقتی می گوید سأل موسی الساباطی ابا عبدالله یعنی از کتاب ایشان گرفته است. شواهد اصلاً مؤید این مطلب نیست بیشتر از کتاب نوادر الحکمه نقل می کند.

به ذهن من شاید جای دیگر هم دیدم حالا یک شرحی دارد که نه حالش را داریم نه وقتش را داریم. شیخ کتاب فقیه پیشش بوده است عین عبارت فقیه را آورده است طریق هم به آن افراد ندارد. بعضی جاها نزدیک به یک صفحه از فقیه آورده است و روایتی آورده است که طریق به آنها ندارد. ثمل همین سأل عمار بن موسی الساباطی در فهرستش هم نمی دانم طریق درست و حسابی دارد یا خیر. در مشیخه که نیست خب دلیلش این است که در کتاب نقل نکرده است. اگر بود در تهذیب می گفت عمار ساباطی. مثل اینکه ابن فضال می گوید یا حسن بن محبوب می گوید. واضح است که طریق ندارد. نمی دانم در فهرستش نگاه کنید تا من یک توضیحی در آنجا بدهم. و باز از عجایب کار که من عرض کردم این منشأ اشتباه شده است خود شیخ در کتاب استبصار گفته است اسحاق بن عمار عن ابی عبدالله. این دیگر قطعاً اشتباه اندر اشتباه است. هم ابتدا به اسم ایشان کرده است و قطعاً اسحاق بن عمار نیست. عرض کردم در دو سه مورد در کتاب شیخ در تهذیب دو مورد است تقریباً اسحاق بن عمار ساباطی آمده است. لذا تا مدت ها مثلاً هفت هشت قرن شاید هم بیشتر در ذهن اصحاب بود که اسحاق بن عمار دو تا است. یکی پسر عمار بن ساباطی است. منشأ اش همین اشتباه کتاب شیخ است. یا در تهذیب یا در استبصار. می گویم در این است که اینجا به نام اسحاق بن عمار آورده است که این هم اصحاق نیست عمار بن موسی است. فهرست را آوردید؟ بخوانید.

ج: اما آن راه خوب است. چون سعد و حمیری کوفه رفته اند. مشککش کم است. اما بالاسناد که قبلش که بوده است ابو المفضلشیبانی

است؟

س: شیخ مفید است.

ج: خوب است طریقش

لکن بر می گردد به همین نسخه. عرض کردم امروز کرارا چون امروز نقل نکردم کرارا عرض کردم این چون سند واحدی است تکرار می شود لذا در وافی هم مرحوم فیض اختصارش کرده است. می گوید الفطحیه. محمد بن احمد الفطحیه. این چون چهار راوی هستند همه فطحی هستند. احمد پسر ابن فضال معروف، احمد بن حسن بن علی بن فضال و عمرو بن سعید و مسعده بن صدقه عن عمار به این ترتیب چهار تا پشت سر هم فطحی هستند فقط اولی که احمد باشد کوفی است سه تای دیگر هم مدائنی هستند. هم مدائنی هم فطحی. این سند تکرار می شود.

معلوم شد نسخه ای که شیخ دیده است همان نسخه ای است که سعد و حمیری از کوفه آورده اند. خب این روایت دیگری است. این روایت به نظر من در اختیار شیخ نبوده است از کتاب صدوق گرفته است. بهرحال در کتاب صدوق این طور است. سئل عمار بن موسی الساباطی ابا عبدالله علیه السلام. عرض کردم صدوق طریق به عمار دارد می گویم اگر به این ت عبیر باشد سئل به آن طریق مراجعه نکنید. خب خلاف ظاهر است. سئل و فی روایت عمار و روا عمار ظاهرا این سه چهار تعبیر یکی باشد.

خب عن الرجل، اجازه فرمایید مطلب بعدش را بخوانیم

يَجِدُ فِي إِيَّائِهِ فَأَرَةً

یک موشی در آن ظرف آب دیده است.

وَقَدْ تَوَضَّأَ مِنْ ذَلِكَ الْإِنَاءِ مَرَارًا وَ اغْتَسَلَ مِنْهُ

اصلا عبارت اگر دقت کنید مثل روایات نیست. مثل عبارت فقهای و من در آوردی است.

قَدْ كَانَتْ الْفَأْرَةُ مُنْسَلِخَةً فَقَالَ إِنْ كَانَ رَأَاهَا فِي الْإِنَاءِ قَبْلَ أَنْ يَغْتَسِلَ أَوْ يَتَوَضَّأَ أَوْ يَغْسِلَ ثِيَابَهُ ثُمَّ فَعَلَ ذَلِكَ بَعْدَ مَا رَأَاهَا فِي الْإِنَاءِ فَعَلَيْهِ

أَنْ يَغْسِلَ ثِيَابَهُ وَيَغْسِلَ كُلَّ مَا أَصَابَهُ ذَلِكَ الْمَاءُ وَيُعِيدَ الْوُضُوءَ وَالصَّلَاةَ وَإِنْ كَانَ إِثْمًا رَأَاهَا بَعْدَ مَا فَرَعَ مِنْ ذَلِكَ

ظاهرا یا بخوانیم و فعله و فعله یعنی بعد ما فعل ذلک. به کلمه بعد بخورد

وَفِعْلِهِ فَلَا يَمَسُّ مِنَ الْمَاءِ شَيْئًا وَ لَيْسَ عَلَيْهِ شَيْءٌ

به آن آب دست نزنند خب ببینید این واضح است که این من در آوردی ایشان است. اینجا ما اصطلاحا وقتی می گوییم لیس علیه شیء غالبا نفی عقوبت می کند. اینجا لیس علیه شیء چون اینجا امر نسبی است شیء و مفهوم انتزاعی است یعنی لیس علیه آن یغسل ثیابه و یغسل کل ما اصابه و یعید الوضو و الصلاه یعنی این چهار حکمی که لیس علیه شیء آن احکامی که در بالا آورده است ثابت نیست. شیء را در اینجا ایشان به این معنا چون در روایت دارد که من فعل شیئا هل علیه شیء قال لا. آن شیء یعنی عقوبت. اینجا شیء به معنای دیگری است یعنی آن چهار تا که آوردی. آن یغسل ثیابه، یغسل کل ما اصابه ذلک الماء، یعید الوضو و الصلاه. لیس علیه این چهار تا. خیله خب

لَاِنَّهُ لَا يَعْلَمُ مَتَى سَقَطَتْ فِيهِ

دائر مدار روی علم برده است. ثم قال، حالا نمی دانم قال هم خود جناب عمار است؟ چون این روایت عرض کردم این هم در آن یعلم دارد این هم کلینی حذفش کرده است. من البته احتمال می دهم که روایت بوده است صدوق در حقیقت آورده است آن هم به عنوان سأل و شیخ طوسی هم از صدوق گرفته است. خیلی هم عجیب است چطور شد از کتاب نوادر الحکمه نگرفته است چون شیخ طوسی غالبا از کتاب نوادر الحکمه می گیرد. پس بنابراین

ثُمَّ قَالَ لَعَلَّهُ أَنْ يَكُونَ إِنَّمَا سَقَطَتْ فِيهِ تِلْكَ السَّاعَةِ الَّتِي رَأَاهَا

پس اگر تفکر عمار این باشد می گوید از همان ساعتی که دیدی قدر. فذا علمت. دقت کردید خیلی نکته لطیفی است. کلینی رضوان الله علیه سه قسمت را نیاورده است. روشن شد؟ یکی سؤال همین که موش بوده است یکی سؤال دجاجة و یکی هم کل شیء. در اینجا حکم را برده است روی علم. مرحوم کلینی را هم نیاورده است. مرحوم شیخ صدوق دو تا را آورده است. یکی را قبول کرده است سأل عمار و یکی هم سئل الصادق علیه السلام. باز آن کل شیء نظیف را نیاورده است. شیخ طوسی هم که عرض کردم شیخ طوسی هدفش استقراء روایت و استغنا بوده است کار خوبی هم کرده است بالأخره همه را آورده است حالا درست است که اینها یک قرن را حذف کرده است حالا بالأخره بیاوریم بعدی ها نگاه می کنند شاید چیز دیگری در بیاورند. شیخ طوسی هر سه را آورده است. لکن دو تا را از کتاب مشهور نوادر الحکمه آورده است یکی هم از راه صدوق آورده است. ظاهرا یا پیدا نکرده است نمی فهمم حالا این را نمی فهمم این یکی چرا از این کتاب آورده است چرا از کتاب نوادر الحکمه که پیشش بوده است نیاورده است؟ دقت می کنید؟

پس سه سؤال است که در این هر سه آثار روی علم بار شده است. یا باید ملتزم شویم عمار عقیده اش به این بوده است این فکرش این بوده است که این دائر مدار علم است. فاذا علمت فقد قدر. اگر این شد می شود و افعی. حکم ظاهری نیست. می گوید آقایان استظهار کرده اند ذیل حدیث را ندیده اند. اما خب خلاف ظاهر است انصافا چون علم عادتاً طریقی است دیگر. علم اگر طریقی بود نمی شود حمل علم بر موضوعی مشکل است.

یا بگوئیم مرحوم شیخ طوسی شاید در ذهن مبارک شیخ طوسی شاید والعلم عند الله آن هم فعلا نمی توانیم جزم دهیم به خلافتش. شاید در ذهن مبارک شیخ طوسی این بوده است که علم در کلمات عمار معنای خارج است معنای وجود است. و قرینه همان روایت دجاجة. شاید از این هم در بیاید لانه لا يعلم. ببینید لا يعلم. ثم قال لعله ان يكون انما سقطت تلك الساعة التي رآها. روشن شد؟ پس احتمال می دهیم که شاید شیخ طوسی این استظهار را کرده است که پیش عمار علم مسابق با وجود است. و لذا در دجاجة هم بود ان كان في منقارها قدر. و ان لم يعلم آنجا بشود و ان لم يعلم. لم يعلم را در مقابل كان گرفت. شاید من نمی دانم و العلم عند الله شاید شیخ طوسی گفته است این یک اصطلاحی است در کتاب عمار علم یعنی واقع. چون اگر این مطلب را نگوئیم واقعا فق بین دجاجة و باز را هم اصحاب نگفته اند. آن طرفش هم هست. ما بیاییم در باب باز بگوئیم دائر مدار وجوب است. ان رأيت دم و ان لم تری دما. اما در باب دجاجة رؤیت شرط نیست همین لا تعلم کافی است. این تفصیل بین این دو تا است. و اصحاب ظاهرا کسی فتوای به تفصیل نداده است. دیروز عرض کردیم نکته اصلی روایت این مسئله قدر و منقار نیست. نکته اصلی روایت این است که نجاست در حیوانات مثل انسان احتیاج به تطهیر دارد یا خیر؟ امام می گویند در حیوانات زوال عین کافی است. نکته روایت این است. چرا چون در باب باز شما می دانید در باب عقاب این حیوان می خورد قطعا دهانش آلوده به خون است. این دیگر عادی است دیگر. لذا امام می گوید در حالی که زد در ظرف آب که مراد هم باید قلیل باشد حالا کثیر باشد رودخانه و دریا که نجس نمی شود. منقارش را زد در ظرف آب خوب دقت کردید چه شد؟ اگر می بینی خون است نجس است اگر نمی بینی پاک است. یعنی زوال عین کافی است. چون آنجا می داند انسان که این خون می خورد. آن وقت قاعدتا اگر این مطلب درست باشد در دجاجة هم همین طور است. فرق نمی کند دجاجة هم مثل باز است. از این جهتش مثل آن است دیگر. حیوان دجاجة هم اگر منقارش را زد در آب دید این عین نجاست نیست پاک است. از این جهت یعنی در جسم حیوان حتی با گوسفند هم فرق نمی کند با گاو هم فرق نمی کند خونی روی پوست گوسفند بود بعد دیدیم گوسفند نیست پاک است. معروفشان این طور است دیگر که حیوان زوال عین عرض کردم اهل سنت انسان را هم مثل حیوان می دانند. زوال عین را کافی در طهارت می دانند.

در روایات ما در حیوان این طور است زوال عین کافی است در طهارت. دقت کردید؟ اصلا این روایت ناظر به این نکته است اصل روایت این است. آن وقت اگر این شد چه فرقی بین دجاجة با باز می کند؟ هر دو حیوانند. چون عرض کردم این باید حتما یک نکته ای باشد که عمار در باز می گوید فان لم تری در این یکی می گوید فان لم تعلم. آیا این دو تا باید چرا بین دجاجة و بین باز فرق گذاشته است؟

س: آقا بعضی ها فارق را این می دانند که دجاجة سروکارش با آب قلیل است ولی باز و اینها همیشه با رودخانه و اینها است.

ج: حالا مفروض کلام که اصلا رودخانه که محل کلام نیست. خون هم که بریزد در رودخانه مشکل ندارد.

س: طبیعت است دیگر آب که قلیل نیست

ج: آن که اصلا بحث ندارد می خواهد توضأ منه است. آن که خون هم اگر بریزد در دریا می شود وضو بگیرد. این که نکته ندارد.

س: الان با آب قلیل نوک زد اما قبلا چون در رودخانه نوکش را زده است پاک شده است

ج: شما به قول خودتان استصحاب هست. چون قطعا که خون به منقارش خورده است این استصحاب بقاء نجاست کنیم. این نیست

نه اگر این باشد که اصلا این نیست. من می فهمم روایت اصلا ناظر است کلا به اینکه در باب حیوان زوال عین کافی است در طهارت. لذا

می فرمایند اگر در حینی که می بینی منقارش در آن خون است، این نجس است. در آن خون نیست پاک است. لازم نیست چون می دانی

که این حیوان یعنی باز و عقاب حیوان گوشت خوارند جزء پرندگان گوشت خوارند شما یک شلنگ اول بگیرید منقارش را پاک کنید چون

قطعا دخول خورده است تا بعد اگر در آب قلیل زد مشکل نداشته باشد. مراد این نیست قطعا این نیست. پس بنابراین این روایت مبارکه

الآن که آقایان استظهار کرده اند برای صدر حدیث خوب است. البته این هست بعد از شیخ طوسی این حدیث ذکر شده است. آیا کامل

هم ذکر شده است من نمی دانم. عرض کردم مرحوم صاحب حدائق هم از این حدیث مبارک اجزاء فهمیده است اصلا. می گوید چون

گفته است فاذا علمت فقد قدر. اگر نمی دانی واقعا پاک است. لذا اگر شما با یک چیزی با اصاله الطهاره وضو گرفتید بعد معلوم شد که

نجس است از وقت فهمیدن نجس می شود. از وقت علم نجس می شود. ظاهر حدیث که این است. حالا فتوا به آن نیست مثل آقای

خویی که در اصاله الطهاره قائل به اجزا نیستند. این توجه نشده است.

اگر ما باشیم و ظاهر حدیث عمار، انصافش اجزاء در می آید. و انصافش در می آید که علم در اینجا امر واقعی است نه ظاهری. پس

این که آریالایان مثل مرحمو نائینی و آقا ضیاء مسلم گرفته اند که حدیث ناظر است به مسئله اصاله الطهاره و حکم ظاهری انصافا با ذیلش

نمی خورد. آنها ذیلش را نیاورده اند. فاذا علمت فقد قدر انصافا مشکل است. پس بنابراین و خود من عقیده شخصی خود من به ذهنم می

آید که عمار ساباطی ترجمه نکرده است که مشکل ترجمه باشد. عمار ساباطی استظهار کرده است دو روایت دیگر هم از عمار ساباطی خواندیم. کاملاً واضح است که ایشان روی علم نظر دارند. یعنی شبیه قاعده مقتضی که از مرحوم آقا شیخ هادی تهرانی نقل کردیم محقق تهرانی شبیه قاعده مقتضی لکن تا حد العلم نه حد الواقع. شما وضو گرفتید واقعا طاهرید تا علم به حدث بیاید.

اگر علم حدث پیدا کردید تا آن زمان ادامه دارد. استصحاب هم نیست ربطی هم به استصحاب ندارد. اصلاً شارع یعنی استصحاب را همین پیروز شرح دادیم. استصحاب جایی است که یک دلیل بیاید یک حکمی را ثابت کند استصحاب بیاید استمرارش را ثابت کند. اما اگر دلیل واحد هم اصل حکم را ثابت کرد هم استمرار را این دیگر استصحاب نیست. این نکته فنی را من دو سه بار عرض کردم. اینجا می خواهند بگویند از این روایت مبارکه این در می آید که این آب طاهر است تا وقتی که علم بیاید. این تا وقتی که علم بیاید این به استصحاب نیست این جعل شارع است. این خود شارع جعل کرده است. جعل طهارت روشن شد جعل طهارت کرده است تا وقتی که علم بیاید. کما اینکه طهارت کرد تا وقتی که تغییر لون شود. الا ما غیر لونه. پس بنابراین انصافاً اگر ما کل این کلام را روایت بدانیم که خیلی مشکل است من حق را با مرحوم کلینی و احتمالاً ابن الولید و شیخ صدوق این بزرگانی که این ذیل را حذف کرده اند. می گوید بعضی مواقع ما خیال می کنیم که چیزی گفته ایم که بله بعد از شیخ طوسی به احترام شیخ این حدیث خیلی مشهور شده است اما در قرن چهارم حذف شده است از کتاب عمار این حدیث حذف شده است یا از کتاب نوادر. کاری که ما کردیم تنبیه به این مطلب است نه اینکه چیز جدیدی گفته باشیم.

س: کلهش را به عنوان حدیث آورده است؟

ج: بله دیگر. در تهذیب هم آورده است از اول تا آخر. آن قسمت آخرین قسمتش است. کل شیء نظیف آخرش است. حدود یک صفحه است. از یک صفحه شاید مثلاً یک سطر کم.

حالا که چون وقت هم تمام شده است فقط یک نکته جانبی بگویم این نکته اصلی نیست ربطی به بحث ما ندارد برای اینکه چون واقعا ما در سابق کرارا این نکته را عرض کردیم که کتاب مثلاً نوادر الحکمه با اینکه کتاب مشهور در قم و قمی ها محل مراجعه شان بوده است، گاهی از عجایب این است که کلینی یک متن نقل می کند مرحوم شیخ صدوق متنش باز کمی فرق می کند باز مرحوم شیخ طوسی باز یکی دیگر و همه هم از یک کتاب واحد. این هم یکی از عجایب است. ظاهراً با اشتها کتاب اختلاف نسخ داشته است. ظاهراً که این طور است. یکی از قسمت هایش این است چون دست من هست کتاب این در این نسخه شیخ طوسی این طور است و قال کل ما یأکل لحمه

فلیتوضاً منه والیشربه. این متن شیخ طوسی که خیلی هم ناقص است متن. کل ما یاأکل لحمه، فلیتوضاً منه و الیشربه خیلی ناقص است انصافاً اولاً این جای فای نیست چون فای جایی می آید که به اصطلاح مبتدا معنای شرطیت داشته مثل الذی یأتینی فله درهم معنای کل ما یاأکل لحمه فلیتوضاً منه و یشربه این عبارت شیخ طوسی از همین کتاب عمار.

این عبارت در کتاب کافی این طور آمده است که آنجا دارد که سئل ان ما یشرب منه الحمامه. اینجا اصلاً افتاده است آن سؤالش اصلاً افتاده است. از نسخه شیخ طوسی افتاده است. فقال کل ما أكل لحمه. این جوابش آمده است. فتوضاً من سئره و اشرب. این من سئره دارد. آنجا اصلاً عبارت خیلی عجیبی است به نظرم. کل ما یاأکل لحمه و الیتوضاً منه و یشربه. لکن در عبارت کلینی از همان کتاب هم هست از کتاب نوادر الحکمه هم هست. اولاً یک نیم سطر را افتاده است و سئل ان ما یشرب من الحمامه اصلاً در این کتاب شیخ طوسی نیست. قال کل ما أكل لحمه فتوضاً من سئره و اشرب. این هم جناب آقای شیخ کلینی. در کتاب صدوق که عرض کردم مصدرش را ذکر نکرده است به عنوان سئل الصادق این طور است و کل ما أكل لحمه اصلاً سؤال باز ندارد مثل نسخه شیخ طوسی و کل ما أكل لحمه فلا بأس بالوضوء و الشرب من ماء شرب منه. این خیلی بهتر است. همین که به این مصدر آورده است این قشنگ تر است و کل ما أكل لحمه و لا بأس بالوضوء و الشرب من ماء شرب منه. روشن شد؟ خیلی عجیب است یک متن واحد حالا خدا می داند اگر چند مصدر دیگر هم بود حتماً باید جور دیگر عوض می شد. و مصدر واحد و کتاب واحد مثلاً بزرگان اصحاب این هم چیز عجیبش این است چون ما از مرحوم کلینی و شیخ طوسی و شیخ صدوق بزرگتر نداریم. این نیم سطر یا یک سطر عبارت هم به نحو عجیبی عبارت شیخ طوسی که به نظرم از همه اش خراب تر است. نسخه ایشان معلوم می شود کاملاً مشکل داشته است چون عبارت شیخ طوسی این است کل ما یاأکل لحمه فلیتوضاً منه و الیشربه. این اصلاً معنا ندارد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين